

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

اشکال شیخ هادی تهرانی

مرحوم شیخ هادی تهرانی (اعلی الله مقامه الشریف)، یک اشکالی در این بحث دارند و آن این است که چنان چه ما بخواهیم بگوییم مشتق برای متلبس به مبدأ وضع شده است، در بعضی از مشتقات اصلاً تلبس به مبدأ ممتنع است، با وجود اینکه تلبس به مبدأ ممتنع است مثل معدوم و مثل ممتنع اینجا چگونه ما بگوییم این مشتق برای متلبس به مبدأ وضع شده است؟

چنین قولی مستلزم این است که عدم، به وجود انقلاب پیدا کند. چنین قولی مستلزم این است که امتناع به امکان انقلاب پیدا کند، این یک اشکالی بود که ایشان مطرح کرده است.

جواب امام خمینی

یک جواب را در بحث گذشته از امام (رضوان الله تعالی علیه) عرض کردیم که این جواب متین و محکمی بود و خلاصه اش این بود که این اشکال ایشان در موردی است که نزاع در مشتق در مورد یک قضیه و تصدیق باشد، در حالی که نزاع در مشتق در یک مفهوم لغوی تصویری است نه تصدیقی.

پاسخ محقق اصفهانی

مرحوم محقق اصفهانی در کتاب نه‌ایة الدرایه در جلد اول صفحه 191، ابتداءً از اساطین فن و حکمت نقل فرموده و بعد به آن جواب اشکال کرده است. بعد خود ایشان یک جوابی را مطرح کرده اند.

آن جوابی را که اساطین حکمت بیان کردند این است که ما در قضیه‌ی زید معدوم یا در قضیه‌ی شریک الباری ممتنع، آنچه که بین زید و معدوم هست، یک کون رابط است، یک وجود رابط در این قضیه هست.

همانطوری که وجود رابط در زید اعمی هم ما داریم، آنجایی که می‌گوییم زید اعمی، یعنی فاقد البصر یعنی در قضیه یک ربطی بین اعمی و زید ایجاد کردیم که این را می‌گویند کون رابط. آن وقت فرمودند که اساطین حکمت که کون رابط با امتناع خارجی محمول منافاتی ندارد.

معدوم امتناع خارجی دارد، ممتنع امتناع خارجی دارد، اگر یک چیزی در خارج از نظر وجود ممتنع باشد، کون رابط در قضیه با این امتناع خارجی محمول، منافاتی ندارد. این جوابی است که اساطین فن گفتند.

خود مرحوم اصفهانی فرموده است که «و هو غفلة عما اصطالحوا علیه في الكون الرابط»؛ این جواب یک غفلی است از آن مبناهایی که خود حکما در کون رابط دارند، آن مبنا چیست؟ «و أنه غير متحقق إلا في الهلیات المركبة الإيجابية دون غيرها»؛ کون رابط فقط در هلیات مرکبه است آن هم هل مرکبه‌ی ایجابی. یعنی بعد از اینکه در قضیه موجود بودن موضوع مسلم است، ما یک

عارضی را، یک چیزی که از یکی از آن عوارض تسعه است را بر این موضوع بار می‌کنیم.

کون رابط در اینجا است، در زید کاتب، زید عالم، زید ضارب، اینها هل مرکبه است. هل مرکب اصطلاحاً به آن قضیه‌ای می‌گویند که وجود موضوع مفروغ عنه است. بعد یک صفتی را برای آن موضوع قرار می‌دهند به نام محمول، زیدی که موجود است، قائم است عمری که موجود است، ضارب است و هكذا.

بنابراین ایشان می‌فرماید که این کون رابط در این قضایا وجود دارد. به تعبیری که امام (رضوان الله تعالی علیه) دارند؛ می‌فرمایند که کون رابط در قضایایی است که وجود موضوع ممکن باشد، اما آن قضایایی که وجود موضوع ممکن نیست، کون رابط در آنجا نیست. در آنجا در حقیقت عدم الربط است. در قضایای سالبه در حقیقت سلب الربط است نه ربط السلب.

البته در این کتاب «مناهج الوصول» امام، کسی که مدرک این کتاب را در آورده، با اینکه در خیلی جاها انصافاً دقت نظر به خرج داده، اما اینجا که رسیده است این جواب را که الآن گفتیم و اشکالش را از قول خود محقق اصفهانی بیان کردیم، این جواب را به خود اصفهانی نسبت داده است این که کون رابط منافات با امتناع خارجی محمول ندارد.

در حالی که وقتی انسان «نهایة الدرایه» را مراجعه می‌کند می‌بیند که این جواب را مرحوم اصفهانی از قول اساطین فن بیان کرده و مورد مناقشه قرار داده و خودش آن یک جواب دیگری از این قضایای زید معدوم، زید ممتنع، شریک الباری ممتنع داده اند که حالا آن جواب را بیان می‌کنند.

مرحوم اصفهانی فرمودند که وجود دارای انحایی است. چهار قسم برای وجود بیان کردند، یک قسم وجود خارجی و قسم دوم وجود ذهنی و یک تقسیم دیگری کردند و گفته اند وجود یا وجود بتی، و یا وجود تقدیری است.

بعد فرمودند که اگر یک مشتقی بخواهد حمل شود بر یک شیء به حمل شایع صناعی باید بین این مشتق و آن شیء اتحاد در وجود باشد، در قضیه‌ی زید کاتب که حمل شایع صناعی است، کتابت را حمل می‌کنیم بر زید، فرمودند اینجا اتحاد در وجود خارجی دارند به نحو بتی، و قطعی.

در قضیه‌ی الإنسان نوع که یک قضیه‌ی ذهنی است، نوعیت از عوارض ذهنی است که حمل بر انسان می‌شود، و إلا ما در خارج چیزی به نام نوع نداریم، این هم یک قضیه‌ی ذهنی بتی است.

بعد که این دو را مثال زدند سراغ زید معدوم. فرمودند که می‌توانیم بگوئیم یک اتحاد وجود در خارج یا در ذهن دارند به نحو تقدیری. اینجا اتحاد در وجود به نحو بتی نیست. این که می‌گوئیم زید معدوم یک اتحاد در وجود تقدیری است.

وجود تقدیری یعنی چه؟ فرموده‌اند. که البته این را ملاصدرا هم در اسفار دارد. فرمودند عقل به جهت اقتداری که در عمل خودش دارد، به جهت خلاقیتی که در خودش وجود دارد، یک فردی را فرض می‌کند برای عنوان معدوم، یک فردی را فرض می‌کند برای عنوان ممتنع، تعبیری که دارند این است: «إن العقل - بتعمله و اقتداره - یقدر و یفرض لعنوان المعدوم و الممتنع و أشباههما فرداً ما بحیث تكون ذاته محض الهلاك و عين البطلان، فیحكم علیه و به بمرآتية العنوان، فظهر أن المناقاة إنما هي بین الوجود البتی و العدم و الامتناع، لا بینهما و التقديری الذي لا بد منه، فالتلبس فی كل مورد بحسبه»؛ یک فردی که ماهیت آن عین هلاکت و بطلان است و بعد بر او حکم می‌کند، این که می‌گوئیم زید معدوم، عقل یک فردی را برای معدوم به نام زید فرض می‌کند و بعد معدوم را بر او حمل می‌کند. این فرد برای معدوم است.

این بیان، بیان مرحوم محقق اصفهانی است و در نتیجه خلاصه‌ی بیان ایشان این است ما در قضایای شایع صناعی درست است که اتحاد بین موضوع و محمول می‌خواهیم در وجود، اما اینطور نیست که همیشه اتحاد در وجود بتی باشد. اگر اتحاد در وجود تقدیری هم باشد اشکالی ندارد، و در این قضایای زید معدوم، شریک الباری ممتنع، در این گونه قضایا اتحاد در وجود تقدیری است.

شریک الباری ممتنع درست است؛ یعنی در خارج ممتنع است، آن فردی را که شما به عنوان موضوع قضیه قرار دادید، یک فرد بتی، یعنی وجود قطعی دارد یا تقدیری؟ ایشان از این راه وارد شده است.

یعنی عقل یک شریک الباری را در عالم خارج فرض می‌کند به عنوان فرد برای ممتنع، مثلاً یک وقتی است که ما اعتبار می‌کنیم یک درختی که دارای هزار شاخه باشد این امکان دارد ولو اینکه در خارج هیچ وقت هم محقق نشود.

اما اینجا عقل یک وجودی را فرض می‌کند که ماهیتش عین بطلان است، این خصوصیت در کلام ایشان است، ذات و حقیقتش عین هلاکت است. آن وقت قضیه شریک الباری ممتنع، قضیه زید معدوم اینها را درست می‌کند.

تحلیل بیان محقق اصفهانی

این بیان مرحوم محقق اصفهانی یک بیانی است که فی حد نفسه بیان خوبی است منتهی آن چه که در بین مردم و در بین مستعملین وجود دارد این چنین نیست. ما وجود را دو قسم برایش بیشتر نداریم، یک ذهنی و یکی خارجی. یک تقسیم کنیم به نام وجود بتی و تقدیری، حالا آنهایی که در فلسفه وارد هستند، وجود تقدیری چه اثری دارد؟ وجود باید اثر داشته باشد، حالا چه در عالم خارج و چه در ذهن. می‌خواهم این را بگویم اگر ما تحقیق کنیم در محل خودش، وجود همیشه مساوق با بتیت است، تقدیری بودن با خود وجود اصلاً سازگاری ندارد، تقدیری چیزی مثل عدم است، شما اسم عدم را گذاشتید وجود تقدیری، این با تغییر اسم و لفظ مشکل حل نمی‌شود.

وجود خاصیتش این است که اثر دارد. شما وقتی وجود ذهنی انسان را تصور می‌کنید، اثرش این است که کلی را برایش بار کنید و نوع را برایش بار کنید. وجود خارجی هم یک آثاری دارد، اما وجود را تقسیم کنیم به وجود بتی و تقدیری، این مثل این است که وجود را تقسیم کنیم به وجود و عدم، وجود تقدیری عین همان عدم است. مخصوصاً با این بیانی که ایشان فرمودند وجود تقدیری؛ یعنی عقل یک فردی را از افراد معدم تعقل کند که ذاتش عین هلاکت و بطلان است. و چیزی که ذاتش هلاکت و بطلان است اسمش عدم است.

بنابراین این جواب ولو اینکه عرض کردم اصل همین جواب را ایشان از مرحوم ملاصدرا در اسفار گرفته، اما این اشکال به ذهن می‌آید که وارد باشد.

امام (رضوان الله تعالی علیه)، حالا غیر از آن جوابی که از اشکال شیخ هادی مطرح فرمودند در این قضایا یک نظریه‌ای دارند، می‌فرمایند، تمام این قضایا زید معدوم زید ممتنع شریک الباری ممتنع ولو اینکه به ظاهر یک قضایای موجه است اما در واقع اینها قضایای سالبه است و سلب آن هم سلب تحصیلی و سالبه‌ی محصله است.

سالبه‌ی محصله مثل اینکه بگویم زید لیس بقائم، در زید لیس بقائم این را شما در «کبری فی المنطق» خوانده‌اید، این قضیه با این سازگاری دارد که زیدی باشد و قائم نباشد، یا از اول زیدی اصلاً نباشد.

این قضیه‌ی شریک الباری ممتنع، سالبه‌ی محصله است ولو به حسب ظاهر یک قضیه‌ی ایجابیه است اما قضیه‌ی موجه‌ای

است که در واقع بر می‌گردد به سلب محص. سالبه‌ی محصله با انتفاء موضوع هم سازگاری دارد که موضوع به طور کلی منتفی باشد، اصلاً زیدی در عالم نباشد که بخواهد قائم باشد.

این یک نظریه‌ای است که امام (رضوان‌الله تعالی علیه) دادند. تحقیق این مسئله که آیا این جواب صحیح است یا نه، یا فرمایش مرحوم اصفهانی ولو اینکه آن اشکال را گفتیم این تحقیقش در جای خودش است، و این را عرض می‌کنیم که همان جواب امام در مقابل اشکال شیخ هادی یک جواب تام است.

ما در باب مشتق در یک مفهوم تصدیقی بحث نداریم که شما بگویید اینجا تلبس ممتنع است، ما در یک مفهوم تصویری بحث داریم، مفهوم تصدیقی ملازم با وجود است اما مفهوم تصویری این تلبس نیاز به موجود شدن در آن نیست، همین جواب، یک جواب تامی است.

یک مقدمه‌ی دیگر در کلام مرحوم آخوند در کفایه مانده که این را هم بیان کنیم وارد اصل بحث و اقوال در مسئله و ادله‌ی طرفین در باب مشتق می‌شویم.

مبحث اخلاقی

یک آیه‌ی شریفه‌ای است در قرآن در سوره‌ی شورا آیه 40، و جزاء السیئة، سیئةً مثلها، در این آیه خداوند می‌فرماید جزای هر سیئه‌ای، سیئه‌ای است که مثل آن باشد، این آیه البته در فقه زیاد مورد استفاده قرار می‌گیرد، مخصوصاً در باب قصاص.

در باب قصاص فقها یک اختلافی دارند که یک مواردی داریم که اگر کسی کسی را کشت ولی مقتول می‌تواند قصاص کند، اگر کسی زد دست کسی را قطع کرد این شخص می‌تواند او را قصاص کند، یا را قطع کرد چشم را از بین برد، می‌تواند او را قصاص کند.

اما یک چیزهایی داریم که در شرع بالخصوص در موردش چیزی نداریم، اگر کسی یک سیلی زد به کسی دیگر، فرض کنید آن مواردی هم که می‌گویند سرخ بشود یا سیاه بشود، نه، به آن حد هم نرسید، آیا اینجا فقیه می‌تواند بگوید این شخص هم مجاز است یک سیلی در همان حد به آن شخص بزند یا نه؟

بعضی‌ها گفتند این گونه موارد قصاص در آن راه و امکان ندارد، شما بتوانید یک سیلی بزنید درست به اندازه‌ای که او به شما زده، این نمی‌شود. مرحوم محقق اردبیلی ایشان فتوا داده که خیر، اگر کسی انسان را زد انسان هم به همان اندازه می‌تواند آن را کتک بزند، بعد آمده تعدی کرده و فرموده است که حتی جزاء السیئة، سیئةً مثلها، به اینجا می‌رسد اگر کسی به کسی دشنام بدی داد، مثلاً کسی به کسی گفت احمق یا نفهم یا بی‌عقل، آن هم می‌تواند دشنام بدهد. البته نه از اموری که عنوان محرم را داشته باشد، اگر یک دشنام و ناسزایی گفت این هم می‌تواند همان را به او برگرداند.

این نظر ایشان است و این که آیا این از آیه استفاده می‌شود یا نه، این یک بحث فقهی دارد، باید با مجموع روایات که در ذیل آیه آمده بحث شود.

نکته این است که دنبال آیه می‌فرماید «فمن عفی و اصلح»، اگر کسی گذشت و نیکی کند و آنچه علی‌الله، اجر این با خداست، و این کنایه از این است که اجر این بی حد و حساب است. وقتی می‌گویند خدا باید اجر این را بدهد معنایش این است که اجرش بی حد و حساب است.

روي همين استفاده‌اي که مرحوم اردبيلي کرده اين مخصوصا اين آيه براي ما خيلي لازم است در جامعه، در جامعه از خودمان اول شروع کنيم مثلا در بحثها، که انسان گاهي اوقات عصباني مي‌شود و مي‌گويد تو نفهميدي و او مي‌گويد تو نفهميدي، کاملا دشنام ها به يکديگر رد و بدل مي‌شود، اين مي‌گويد تو ضعيف الفکري و همچنين.

ما بايد سعي بکنيم که در مرحله‌ي اول در بين خودمان که خدای نکرده در بحثي يا مباحثه‌اي يا در گفتاري اگر کسي به ما دشنام داد، قدرت و زرنكي در اين نيست که بلافاصله دشنام قوي تري به او بدهيم، قدرت به اين است که انسان خودش را کنترل بکند و اين را پاي حساب خدا بگذارد بلافاصله.

شايد علت اينکه «فأجره علي الله» شايد يك نکته‌اش هم اين باشد که شما ببينيد وقتي يك بچه‌اي نسبت به انسان يك اهانتی مي‌کند، انسان هم با پدر اين بچه خيلي آشنا است، اين بچه وقتي اهانت کرد انسان بلافاصله آن ارتباط و صداقتي که با پدر او دارد او مانع مي‌شود از اينکه انسان عکس العمل نشان بدهد، مي‌گذارد پاي حساب او.

بندگان خدا هم اين ها به معنای واقعي و به معنای کلمه همه وابسته‌ي به خدا هستند. وقتي يك بنده‌ي خدا به يك بنده‌ي ديگر اهانتی کرد انسان بلافاصله پاي حساب مولاي او بگذارد. کاملا يك ارتباط منطقي دارد، کسي به انسان دشنام داد انسان به خاطر خدا گذشت کند و به خاطر خدا همان حرفي را که زده برنگرداند. آيه مي‌فرمايد که اگر کسي به شما بدی کرد شما هم مي‌توانيد يك بدی به آن بکنيد، اين حق را داريد اما «فمن عفي فأصلح فأجره علي الله». از دايره‌ي خودمان که برويم بيرون در بين مردم، واقعا اين چيزي است که اگر انسان عمل کند به او، کاملا براي مردم درس مي‌شود.

در سيره‌ي ائمه‌ي ما هم بوده است. به بعضي از ائمه‌ي ما خيلي دشنام مي‌دادند اما نداريم که ائمه به آنها برخورد مي‌کردند. به پدرشان اهانت مي‌کردند در حضور خودشان. اما اينها چيزي نمي‌فرمودند همين ها سبب مي‌شده که اثر اخلاقي داشته باشد و آنها بيايند و هدايت بشوند.

در بين بزرگان و مراجع و علماء باز همين رويه بوده و انسان بعضي از خاطرات را دارد. من شنيدم که نسبت به مرحوم آيت الله احمد خوانساري که از مراجع بود و از افراي که محتمل الأعلم بود و در بين افراد زمان خودش، احتمال اعلميت ايشان خيلي زياد بود با اينکه ايشان در تهران هم بود.

يکي از آقايان نقل مي‌کرد که من در مسجد بودم و يکي آمد در مسجد و آنقدر به ايشان اهانت کرد و ايشان هم ابداء و اصلا انگار که اين آقا دارد به يك ديوار اهنات مي‌کند، بعد که حرفهايش تمام شد سرش را بالا کرد و آن کسي که کنارش نشسته بود گفت شما آن مسئله‌اي که پرسيديد حل شد يا نه. اينطوري بر نفس خود تسلط داشت و اين بايد بر ما هم انشاءالله به وجود بيايد، به دستور همين آيه شريفه.

يك روايتي هم است عن النبي صلى الله عليه و آله «إذا كان يوم القيامة نادى مناد: من كان له على الله أجر فليقم. قال: فيقوم خلق، فيقال لهم: ما أجرکم على الله؟ فيقولون: نحن الذين عفونا عنم ظلمنا، فيقال لهم: ادخلوا الجنة بإذن الله»؛ وقتي قيامت مي‌شود يك منادي ندا مي‌دهد که آن کسي که از خدا اجري طلب دارد بايستد، و يك عده ای می ایستند. به آنها گفته می‌شود شما چه اجري از خدا مي‌خواهيد و چه اجري را طلب داريد از خدا، می گویند ما کارمان اين بوده است که از آن کساني که به ما ظلم کردند و ما هم مي‌توانستيم پاسخ آنها را بدهيم گذشتيم. خطاب مي‌شود به آنها که داخل جنت بشويد به إذن خدا، داخل جنت بشويد به إذن خدا که در اين خيلي حرف است.

اين عفو در مقام اينکه انسان حق دارد انتقام بگيرد، حق عقلائي و شرعي براي او هست که عين همان سيئه که سراغ خودش

آمده است این را متوجه دیگران بکند این آثار و این برکات را دارد. انشاءالله خداوند همه ما را متخلق به اخلاق الهی بفرماید.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ